

ارواح ملیت ندارت

تجربه‌ی زندگی میان زبان‌های ژاپنی و آلمانی

یوکوتا وادا • ترجمه‌ی ستاره نوتاج



- سرشناسه — تاوادا، یوکو، Tawada, Yōko، ۱۹۶۰ - م.
- عنوان و نام پدیدآور — ارواح ملیت ندارند / یوکو تاوادا؛ ترجمه ستاره نوتاج.
- مشخصات نشر — تهران - نشر اطراف، ۱۴۰۲.
- مشخصات ظاهری — ۱۵۲ ص.
- شابک — ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۴-۶۶-۲
- وضعیت فهرست نویسی — فیبا
- یادداشت — عنوان اصلی: Talisman, 1996.
- شناسه افزوده — ۱۳۶۷، مترجم
- رده بندی کنگره — PT ۶۶۸
- رده بندی دیویی — ۳۳/۹۱۲
- شماره کتابشناسی ملی — ۹۱۶۳۲۴۲

زندگی میان زبان‌ها - ۱

آرواح ملیت ندارند

تجربه‌ی زندگی میان زبان‌های ژاپنی و آلمانی
یوکوتاوا - ترجمه‌ی ستاره نوتاج

ویرایش: گروه ویرایش نشر اطراف
طراحی جلد و صفحات داخلی: جواد آیت
صفحه‌آرایی: حمیدرضا کیانی
چاپ: کاج صحافی: نمونه
شماره: ۶۶-۶۴-۶۱۹۴-۶۲۲-۹۷۸
چاپ: ۱۰۰۰ نسخه

اطراف

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هرگونه کپی،
انتشار و بازنویسی این اثر (چاپ، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه‌ی کتبی
ناشر ممنوع است. نقل پرش‌هایی از متن کتاب با ذکر منبع آزاد است.

تهران، خیابان میرداماد، خیابان مصدق جنوبی، کوچه‌ی تابان، پلاک ۱۱، واحد ۱

تلفن: ۲۲۹۰۲۹۷۵

Atraf.ir

فهرست

۱۷ یادداشت مترجم

۲۳ مشاهدات کوچک

یادداشت ویم وندرس بر کتاب

از زبان مادری تا مادر زبانی ۲۷

زبانی‌ها به مداد فحش نمی‌دهند

۳۳ راویان بی‌روح

مردگان جذاب‌ترین راویان‌اند

۴۵ معمای آلمان

زبان مخفی نانوایان آلمان

۵۵ غریبه در قوطی

الفبا تنها نظام نوشتاری جهان نیست

به کسی نمی‌شود گفت، اما اروپایی در کار نیست ۶۱

این عینک خواهی نخواهی خیالی است

۶۷ طلسم

دست رد به نیروهای شیطانی

مطالعاتی در قطار شهری ۷۳

جای کسی که کتاب می‌خواند، تنگ نمی‌شود

بعد از چهل سالگی همه چیز فقط تکرار است ۷۹

نمی دانم کتاب مقدس کجا رفت

۸۷ یادداشت هایی در لوفوتن

صخره ها در دریا قدم می زنند

در دل گوتهارت ۹۱

کجا که سنگ ها سخن می گفتند

۹۹ هفت داستان هفت مادر

حروفی که در نور ناخوانا می شوند

یکشنبه: روز استراحت، روز گاو

دیگر فرقی بین خدا و کاغذ نیست

۱۰۹ ارواح ملیت ندارند

صدای روح

دروازه ی مترجم، یا سلان ژاپنی می خواند ۱۲۱

شکافی که واژگان در آن سقوط می کنند

۱۳۳ در باب چوب

اسم خدای آن ها «هنر» است

روستای فرهنگ واژگان ۱۳۹

حالا نهنگ ها در کوهستان زندگی می کنند



www.ketab.ir
یوکو تاوادا

تاریخ تولد: ۲۳ مارس ۱۹۶۰

محل تولد: توکیو، ژاپن

یوکو تاوادا، نویسنده‌ی ژاپنی مقیم آلمان، در سال ۱۹۶۰ در توکیو متولد شد، در ژاپن ادبیات روسی خواند، و بعد به سوئیس و آلمان رفت و در سال ۲۰۰۰ دکتری ادبیات آلمانی گرفت. او که از همان زمان در برلین ساکن شده، به هر دو زبان ژاپنی و آلمانی، رمان، داستان، جستار و شعری نویسد و تا کنون برنده‌ی جوایز معتبری شده است، از جمله جایزه‌ی آکوتاگاوا، جایزه‌ی تانیزاکی و جایزه‌ی ادبی نوما در ژاپن، و جایزه‌ی کلایست، جایزه‌ی آدلبرت فون شامیسو و مدال افتخاری مؤسسه‌ی گوته در آلمان.

سخن ناشر

به کدام زبان فکر می‌کنی؟ به کدام زبان خواب می‌بینی؟ به کدام زبان لطیفه یا ناسزا می‌گویی؟ به کدام زبان دروغ می‌گویی یا اعتراف می‌کنی؟ ترانه‌های چه زبانی را زمزمه می‌کنی؟ چه کلمه‌ها، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی را از زبانی دیگر به قلمروی حرف‌های روزمره‌ات آورده‌ای؟ کسی که با زبانی غیر از زبان مادری‌اش سروکار دارد، از این سؤال‌ها زیاد می‌شنود. شاید این روزها باید چیزهای دیگری هم پرسید: زبانی که برای حرف زدن با هم‌بازی‌های گیم محبوبت ساخته‌ای، چه ویژگی‌هایی دارد؟ این روزها که تمام وقت مشغول تماشای شش فصل فلان سریال کره‌ای، انگلیسی یا ترکی هستی، در کدام زبان زندگی می‌کنی؟

شاید تقسیم فعالیت‌های مغزی به دنیا‌های درون و بیرون خانواده، دنیا‌های خواب و بیداری، و دنیا‌های فکر و احساس یافتن پاسخ

پرسش‌های بالا را آسان کند. کم نیستند کسانی که در خانه به یک زبان و بیرون از خانه به زبانی دیگر سخن می‌گویند. بسیاری از ما هنگام بیداری، در رؤیا و کابوس، یا هنگام خیال‌بافی روزمره مان به زبان‌ها و لحن‌ها و لهجه‌های گوناگون حرف می‌زنیم و فکر می‌کنیم. اما تجربه‌ی کسانی که در سطحی فراتر از کلاس‌های آموزشی رایج با زبان ارتباط برقرار می‌کنند، با بیش از یک زبان آشنا هستند یا کاربر زبانی درون‌گروهی‌اند، از جنس متفاوتی است. تعامل آگاهانه با زبان مادری یا زبانی دیگر به تدریج نسبت فرد را با زبان تغییر می‌دهد، نگاهش را به جهان پیرامونش عوض می‌کند و صدایی جدید از دیگری یا خودش به گوش او می‌رساند. شاید شما هم نخستین بار که شنیدید کلمه‌ی پیژامه چه ریشه‌ای دارد (این که نخست به شکل «پای جامه» از زبان فارسی به هندی و سپس به انگلیسی و فرانسوی رفته و مجدداً به فارسی بازگشته)، ناگهان احساس کردید باید نرمی و لطافت پارچه‌ی ساتن ابریشمی جای خودش را روی ساتن پنبه‌ای به چلووار آهاردار راه‌راه قهوه‌ای و سفید داده است.

این روزها دل‌مشغولی آگاهانه به زبان مادری یا زبان‌های دیگر در انحصار کسانی که ارتباط آکادمیک و تخصصی با زبان دارند یا مسافران و مهاجران نیست. رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی تقریباً همه را در معرض کلمه‌ها و جمله‌های زبان‌های دیگر قرار می‌دهند و بسیاری از ما، به واسطه‌ی تجربه‌ی چنین فضایی، حالا رابطه‌ی متفاوتی با زبان داریم. پای واژه‌ها و اصطلاحاتی که از زبانی به زبان دیگر راه یافته‌اند به خانه‌ی خیلی‌ها باز شده است. حرف‌هایی که پیش‌تر در کلاس‌های زبان‌شناسی و فلسفه‌ی زبان می‌شنیدیم

- مباحث مربوط به تجربه‌ی جهان از مسیر زبان؛ شکل‌گیری، تثبیت و تغییر هویت در زبان و توسط زبان؛ و ایجاد و انتقال مفاهیم مختلف از راه ساختارهای زبانی، قواعد گرامری و زبان بدن - امروز بی‌نیاز به کتاب و درس و دانشگاه، تجربه و زندگی می‌شوند. ساخت زبان‌های میان‌گروهی، درون‌گروهی و حتی دونفره کاری متداول شده و بسیاری از گروه‌های رسمی و غیررسمی انگار زبان زرگری خاص خود را دارند.

گشت‌وگذار در سرزمین زبان سفری پرماجر است. بسیاری بر این باورند که آدمی چیزی نیست جز زبانش و در پاره‌ای موارد «زبان‌درازی» همان لحظاتی که چشم در چشم زبان می‌ایستد و به زور آزمایی دعوتش می‌کند. همان‌طور که جنس و میزان ارتباط افراد با زبان اول‌شان تنوع چشم‌گیری دارد، تجربه‌ی سفر میان زبان‌ها را هم نمی‌توان به آشنایی با دایره‌ی واژگان دستور زبان جدید یا حتی آشنایی با فرهنگی دیگر فروکاست. واقعیت این است که در مواجهه‌ی دوزبان، جهانی نو، پیش‌بینی‌ناپذیر و متغیر شکل می‌گیرد. جهان ابهام و عدم قطعیت؛ ابهامی که به قولی، به کمک گفت‌وگو می‌آید و گستره‌ای منعطف‌تر و رهاتر از هر زبان رسمی برای اندیشه‌ورزی، خیال‌پردازی و ارتباط انسانی می‌آفریند؛ ابهامی مجاز که حتی اگر ضرورت زندگی اجتماعی شفافیت و قطعیت محض زبان را از ما بطلبد، مفاهیم و معانی گریزپا را از این دو پابند (تا جای ممکن) رها می‌کند و یادمان می‌اندازد که زبان‌های فرهنگ‌سرای و ویراسته‌گرچه سطحی از ارتباط را آسان می‌کنند، خطر جزم‌اندیشی و تعصب را افزایش می‌دهند. چنین ابهامی نه تنها راه گفت‌وگو، از جمله گفت‌وگو میان دوزبان، را هموارتر می‌کند، بلکه اساساً آن را ممکن می‌سازد. در

مواجهه‌ی دو زبان، کاربر زبان اگر چنین ابهامی را تاب نیاورد و نتواند اشتیاق به قطعیت و ثبات را در خود مهار کند، یا اسیر نوستالژی ثبات نسبی در دنیای زبان اولش می‌ماند یا به سرعت مدھوش حال و هوای متفاوت و جدید دنیای زبان دیگر می‌شود. در نتیجه، خود را از لحظات و مقاطع درنگ و فواید تحمل ابهام محروم می‌کند و به جای بهره‌گیری از فرصت گفت‌وگو و بده‌بستان با دو زبان و بسط فضای اندیشه‌ورزی، مغلوب موقعیت می‌شود. در چنین وضعیتی، امکان تجربه‌ی گفت‌وگوی واقعی را از دست می‌دهد و بعید است پیش و پس از گفت‌وگو آدمی متفاوت باشد، به پاسخ‌ها و ایده‌هایی متفاوت دست یابد یا به سؤال‌های ذهنی بهتری برسد.

در رفت‌وآمد میان‌زبانی، گویی هویت آدمی به کرچی موقت یا دائمی می‌رود و در فضای بینابینی اتراق می‌کند. کوچ‌نشینان قلمروی زبان گاهی، پس از تجربه‌ی زیستن در زبانی غریبه، ارتباطی نوبا زبان مادری‌شان برقرار می‌کنند، و گاهی هم چنان در زبان دیگر خانه می‌کنند که دیگر برای آن‌ها غریبه نیست، گرچه بعید است از تردد میان دو زبان گریزی بیابند. اما میان این مسافران و کوچ‌نشینان، گروهی هم هستند که آگاهانه بیرون هر دو دنیای زبانی، در همان فضای سومی که صحنه‌ی رویارویی زبان‌هاست، سکنا می‌گزینند و بده‌بستان میان کلمه‌ها، ساختارها و مفاهیم دو زبان را تحلیل می‌کنند. بی‌تردید، کسی که پا به دنیای زبانی جدید می‌گذارد در مرحله‌ی زبان‌آموزی متوقف نمی‌شود و دانسته یا ندانسته زندگی در زبان دیگر را تجربه می‌کند. همچون آلیس در سرزمین عجایب، خود را در تلاطم ادراک‌ها و احساسات و عواطفی می‌یابد که چه بسا در این

دنیای متفاوت، فهم و تحلیل شان برایش دشوار و حیرت انگیز باشد. در همین مه گرفتگی جهان ابهام است که بند از پای اندیشه و خیال باز می شود. به بیان یوکوتاوادا که از مشاهده گران جدی مواجهه های زبانی است،

در زبان مادری، واژه ها به آدم می چسبند، طوری که به ندرت می توان شور و شوق بازیگوشانه شان را درک کرد. در زبان مادری، افکار چنان به واژه ها متصل اند که نه فکر می تواند رها و آزاد پرواز کند و نه واژه. اما در زبان های خارجی آدم چیزی شبیه منگنه کش در اختیار دارد: می تواند همه ی چیزهایی را که به هم متصل اند و دودستی یکدیگر را چسبیده اند، از هم جدا کند.

کسانی که در بیش از یک دنیای زبانی زندگی می کنند، گویی میان زبان ها، هویت ها و فرهنگ ها شناورند. البته ابهام و تعلیق معنایی فقط در قلمروی مواجهه ی زبان های مختلف رخ نمی دهد. به گفته ی باختین، ابهام خصلت و ویژگی همه ی زبان هاست و باز تک تک واژه های هر زبان می جوشد. کلمه ها خام و دست اول از لغت نامه به زبان و قلم آدم ها راه نمی یابند و همواره ردی از مقاصد و مفاهیم مورد نظر کاربران قبلی بر تن شان می ماند. بنابراین، حتی وقتی با زبان مادری مان سروکار داریم، تجربه ی مواجهه با زبان ساده و سراسر است نیست. در هر سفر، کیستی و تجربه ها و اهداف و پیشینه و دانسته های قبلی مسافر است که چند و چون سفرش را تعیین می کند. این که به کدام کوچه و پس کوچه ی اقلیم زبان مادری یا زبانی جدید سرک بکشیم، در کدام گنجش گام تند یا کند کنیم و زیر کدام درختش بساط بگسترانیم، به آدمی که هستیم بستگی دارد.

آشنایی با تجربه‌های متعدد کسانی که در فضاهای میان‌زبانی تردد می‌کنند یا ساکن می‌شوند، ما را مهمان سفره‌ی رنگین صداها، عواطف و اندیشه‌های نومی‌کند و چه بسا اهمیت شناخت و بررسی جایگاه خودمان در دنیای تعاملی زبان را نیز برایمان روشن‌تر کند. نشر اطراف با توجه به اهمیت مواجهه‌ی آگاهانه با زبان و کارکردهایش، مجموعه‌ی «زندگی میان زبان‌ها» را با کتاب ارواح ملیت ندارند شروع می‌کند. در این مجموعه سراغ آثار نویسندگانی خواهیم رفت که به تجربه‌ی زندگی در بیش از یک زبان اندیشیده‌اند یا روایت‌شان از تجربه‌ی زبان و بازی‌هایش در فرایندهای نوشتن، خواندن، سخن گفتن و شنیدن را با مخاطب در میان گذاشته‌اند.

یوکوتاوادا، نویسنده‌ی ژاپنی مقیم آلمان، در سال ۱۹۶۰ در توکیو متولد شد، در ژاپن آلمانی‌رزی خواند، و بعد به سوئیس و آلمان رفت و در سال ۲۰۰۰ دکتری ادبیات آلمانی گرفت. او که از همان زمان در برلین ساکن شده، به هر دو زبان ژاپنی و آلمانی، همان، داستان، جستار و شعر می‌نویسد و تا کنون برنده‌ی جوایز معتبری شده است، از جمله جایزه‌ی آکوتاگوا، جایزه‌ی تانیزاکی و جایزه‌ی ادبی نوما در ژاپن، و جایزه‌ی کلايست، جایزه‌ی آدلبرت فون شامیسو و مدال افتخاری مؤسسه‌ی گوته در آلمان.

پژوهشگران درباره‌ی آثاری مثل آثار تاوادا از کلمه‌ی برون‌صدایی (Exophony) استفاده می‌کنند که بر نوشتن به زبانی غیر از زبان مادری دلالت دارد. تاوادا در آغاز به ژاپنی می‌نوشت و نوشته‌هایش را به کمک مترجم به آلمانی برمی‌گرداند ولی بعدتر تصمیم گرفت آثارش را همزمان به هر دو زبان ژاپنی و آلمانی بنویسد؛ فرایندی که

«ترجمه‌ی مستمر» نامیده می‌شود. ژانر و زبان نوشته‌های تاوادا به مرور تغییر کرده و این روزها آثار طولانی‌ترش مثل نمایش‌نامه و رمان را به زبان ژاپنی، و آثار کوتاه‌ترش مثل داستان کوتاه و جستار را به زبان آلمانی می‌نویسد. او در آثارش از ابهام، رازآلودگی و غریبگی زبان، از نگاه کسی که زبان مادری متفاوتی دارد، می‌گوید و گاهی از کلمه‌ها، الفبا و نشانه‌هایی دور از انتظار بهره می‌برد تا فهمی نواز زبان و ترجمه عرضه کند. به نظر تاوادا ترجمه صرفاً برگرداندن واژه‌ها از زبانی به زبان دیگری نیست، بلکه در وهله‌ی نخست، مفاهیم ذهنی و معانی هستند که به کلمه‌ها ترجمه می‌شوند. به تعبیر خودش، «زبان‌های دیگر توجه ما را به این حقیقت جلب می‌کنند که زبان، حتی زبان مادری، چیزی جز ترجمه نیست.»

ستاره نوتاج کارشناس ارشد رشته‌های مهندسی کامپیوتر و مترجمی زبان آلمانی است و تا کنون کتاب‌های تاریخ سینما از آغاز تا قرن نوزدهم، باختین در قابی دیگر و فیلم همچون فلسفه را از زبان انگلیسی، و ترانزیت و آخرش هم هیچ (در دست انتشار) را از زبان آلمانی به فارسی ترجمه کرده است. دقت او در ترجمه و خلق لحن متناسب با سبک گفتمانی نویسنده و همچنین روحیه‌ی همکارانه‌اش در رسیدن به ترجمه‌ی پیش رونقش اساسی داشته است.

مجموعه‌ی «زندگی میان زبان‌ها» تجربه‌ی رویارویی زبان‌ها و زیستن آگاهانه در قلمروی زبان را در قالب‌های گوناگونی مثل خاطره‌پردازی، یادداشت شخصی، جستار روایی و تأملات روایت می‌کند؛ تجربه‌ای آشنا برای همه‌ی کسانی که ارتباط تخصصی یا غیرتخصصی آگاهانه‌ای با واژه‌ها، آواها، اصطلاح‌ها، ساختارهای

دستورزبانی و بسترهای اندیشه‌ورزی بیش از یک زبان دارند، کسانی که زبانِ مادری‌شان با زبان رسمی کشورشان متفاوت است، مترجمان، زبان‌شناسان، مسافران، مهاجران و چه بسا هر کسی که در معرض شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های امروزی است.

بهار ۱۴۰۲

www.ketab.ir

یادداشت مترجم

وقتی نشر اطراف از من خواست یادداشتی برای این کتاب بنویسم، حیران شدم چرا که آدم نوشتن نیستم. خوشبختانه؟ این فقط یک سنت اطرافی است و بقیه‌ی ناشران معمولاً به مترجم و یادداشتش کاری ندارند. حتی خیلی‌ها از همان اول هشدار می‌دهند مبادا یادداشتی همراه ترجمه بفرستید که چاپ نخواهیم کرد. اصلاً مگر قرار نبود مترجم نامرئی باشد؟ واسطه‌ای باشد میان متن مبدأ و خواننده؟ تصمیم گرفتم به خود تاوادا مراجعه کنم. چه کسی بهتر از او؟ به هر حال، تاوادا هم به دوزبان می‌نویسد و هم گاهی آثارش را خودش ترجمه می‌کند. پس این یادداشتی است درباره‌ی یوکوتاوادا و نوشتن ترجمه‌وارش.

از وقتی تلاش برای ترجمه را شروع کرده‌ام، گاهی پیش می‌آید که کتاب‌های ترجمه‌شده را دوبار بخوانم. بار اول خود متن فارسی را برای فهمیدن محتوا می‌خوانم. بار دوم متن را در مقام ترجمه می‌خوانم.

بعضی وقت ها فکر می‌کنم اگر دیگری آن را ترجمه کرده بود، چطور می‌شد. شلایرماخر، فیلسوف آلمانی، در موقعیتی کمابیش مشابه، تشبیه جالبی به کار می‌برد: گویی به بچه‌ای نگاه کنی و تصور کنی اگر پدرش شخص دیگری بود، چه شکلی می‌شد. البته تاوادا متن ترجمه را بچه‌ای می‌بیند که اصلاً پدر ندارد و مادری هم اگر داشته باشد، زبان است. در یکی از جستارهای همین کتاب می‌گوید وقتی مترجم‌های همزمان در کنفرانس‌های بین‌المللی ترجمه می‌کنند، انگار نه انگار که متن واحدی در کار است؛ گویی هر کدام با ترجمه، یا به عبارت دیگر با بازروایت، نشان می‌دهند که هر متن همزمان چندین متن است. به باور او، مترجم‌ها غریبه‌هایی‌اند که می‌کوشند رمزهای زبان را بگشایند. تاوادا بیست و دو ساله بود که از توکیو به هامبورگ رفت. تا پیش از آن، تقریباً کلمه‌ای آلمانی بلد نبود اما پنج سال بعد نخستین شعرش را به آلمانی نوشت. خودش تعریف می‌کند که شش ماه بعد از رفتن به آلمان دیگر اصلاً ژاپنی حرف نمی‌زده و زبان را گم کرده، چون نمی‌توانسته برای توصیف احساساتش واژه‌های ژاپنی مناسبی پیدا کند. آن زمان آلمانی را خوب بلد نبوده و حدود دو سال مجبور شده بدون زبان فکر کند، احساس کند و تصمیم بگیرد. بعد دوباره زبان ژاپنی گم شده را یافته و حالا حس می‌کند ژاپنی‌اش مدتی مرده و سپس در کالبدی نودوباره متولد شده است.

تاوادا به زبان آلمانی مسلط است اما نوشتنش با نوشتن کسی که زبان مادری‌اش آلمانی است تفاوت دارد. همین تفاوت است که متن او را زیباتر می‌کند و گاه ترجمه‌اش را هم دشوارتر، چرا که نوشتن تاوادا خودش نوعی ترجمه است؛ ترجمه‌ای که در آن متن مبدأ در کار

نیست. منظور از ترجمه در این جا برگرداندن متنی از زبانی به زبان دیگر نیست بلکه مرادمان توجهی است که تاوادا همواره به جنبه‌های زبانی و وجوه پنهان و بیگانه‌ی زبان دارد؛ وجوهی که غالباً به گفت در نمی‌آیند و نویسندگان عموماً از درگیری تمام و کمال با آن‌ها سرباز می‌زنند. به همین دلیل شاید بتوان گفت تاوادا در نوشتن، دل مشغول یافتن ترجمانی از پدیده‌هایی در سطح زبان است. به همین دلیل است که در متن او اصالت معنای کلیشه‌ای خود را از دست می‌دهد. او همچون ماهی از لابه‌لای مرزهای فرضی امور آشنا و بیگانه می‌لغزد. زبان برای تاوادا ابزار انتقال معنا نیست، بلکه خود بخشی از تولید معناست. در مصاحبه‌ای می‌گوید «مؤلف به واسطه‌ی زبان به گره‌ای در توری بزرگ بدل می‌شود. توری متشکل از جملات و پاراگراف‌هایی که پیش‌تر بقیه گفته‌اند. من موقع نوشتن، ماهی‌گیری نیستم که با این تور ماهی بگیرم بلکه خودم هم در آن می‌سوزم». او مرتب از همه چیز آشنایی‌زدایی می‌کند. به قول خودش با نگاه بچه‌ها همه چیز را برای بار اول می‌بیند. بی‌توجه به منطق حاکم بر جریان روزمره، چیزهایی را می‌بیند که ما تا پیش از آن نمی‌دیده‌ایم. به صداهای حروف توجه می‌کند، به جنسیت گرامری الفاظ، به شباهت‌های آوایی کلمات. زبان برای او نه طبیعی بلکه مصنوعی و جادویی است. همین نگاه ترجمانی اوست که به ترزبانی و طراوتش در نوشتن منجر می‌شود.

جستارهای تاوادا معمولاً از زبان زنی ژاپنی روایت می‌شوند که گاه در مقام گردشگر و گاه در مقام مهاجر می‌کوشد با ترجمه‌ی تحت‌اللفظی آنچه در آلمان می‌بیند، می‌شنود و تجربه می‌کند، فرهنگ این کشور را دریابد. او به جای ترجمه‌ی معنا نخست با سطح زبان یعنی صداها

و حروف دست و پنجه نرم می‌کند. نوشته‌های تاوادا زبان آلمانی را برای خود آلمانی‌ها هم غریب جلوه می‌دهد. تاوادا به تخیل خواننده دامن می‌زند و او را از قید و بند معانی سنتی رها می‌سازد. در نوشتار ترجمه‌وار تاوادا کلیشه‌های فرهنگی شرق / غرب، آشنا / غریب و مؤنث / مذکر فرو می‌پاشند.

فروید زبان ناآگاه را که مثلاً در خواب و رؤیا آشکار می‌شود، ترجمه‌ای فاقد متن مبدأ می‌داند. تاوادا هم در جستاری داستان را به نوعی موازی با رؤیا تصور می‌کند. بدین ترتیب معنا نه در اعماق زبان، بلکه در سطح آن، در حروف و آواها، لغزش‌های زبانی و بازی با کلمات آشکار می‌شود. در جستاری در همین کتاب درباره‌ی اشعار سلان می‌خوانیم که سلان بی آن‌که ژاپنی بداند شعرهایش را چنان سروده که خیال می‌کند ژاپنی می‌داند؛ گویی خبر داشته که قوار است روزی این اشعار به ژاپنی برگردانده شوند. با این نگاه چه بسا که ترجمه بیشتر تغییر و بازآفرینی خویشتن باشد تا انتقال نوشته یا گفته‌ی دیگری. همیشه فرض می‌کنیم با صرف نظر از چیزهای ترجمه‌ناشدنی، می‌توانیم فرهنگ‌های دیگر را درک کنیم. تاوادا به همین ترجمه‌ناشدنی‌ها توجه می‌کند و به همین سبب می‌تواند رها میان زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف حرکت کند. و همین ترجمه‌ناشدنی‌ها بودند که ترغیب کردند با خلل و فرجی که تاوادا قلمش را در آن‌ها فرو می‌کند، در زبان فارسی دست و پنجه نرم کنم.

تاوادا یوکو وجود ندارد عنوان جستاری از خود تاوادا است. در این جستار از روایت‌هایی می‌گوید که می‌توان آن‌ها را به نویسنده‌ای به نام تاوادا نسبت داد اما همه‌شان در واقع فقط ترجمه‌اند. به معنایی استعاری می‌توان گفت برای تاوادا نوشتن به هرزبانی تلاشی نامتناهی

برای ترجمه از زبانی است که وجود خارجی ندارد، زبان اشیا، ارواح و رؤیاها. اصلی در کار نیست. ترجمه صرفاً در این مبادلات در مرزهای زبان رخ می‌دهد. با این حساب، نمی‌دانم آیا من توانسته‌ام در این جستارها همان چیزهایی را که تاوادا در ذهن داشته، همان معنای بدون مبدأ را به فارسی برگردانم؟ سوزان برنوفسکی، مترجم آثار تاوادا به انگلیسی، از زبان تاوادا نقل می‌کند که «می‌دانم این بازی زبانی به هیچ زبان دیگری برگردانده نمی‌شود. برو در زبان خودت آن را خلق کن.» او باور دارد مترجمان تاوادا تألیف او را در زبان‌های خودشان ادامه می‌دهند. خواننده‌ها هم بخشی از همین فرایند تألیف / ترجمه‌اند و هرچه متن رمزآمیزتر باشد کار خواننده دشوارتر خواهد شد. خواندن نوشته‌های تاوادا همیشه لذت‌بخش بوده و از یادگیری زبان آلمانی می‌بردم، برایم زنده می‌کند. امیدوارم شما هم از خواندن نوشته‌های او لذت ببرید و با هم به توری که زبان تاوادا گسترده، گره‌ای بی‌پایانیم.

ستاره نوتاج

اردیبهشت ۱۴۰۲

مشاهدات کوچک

یادداشت ویم وندرس بر کتاب^۱

هنگام خواندن این کتاب، خیلی دلم می‌خواست کلاهم را به احترام نویسنده‌اش از سر بردارم. اما کلاهی بر سرم نبود. سوار هواپیما بودم، نه سوار آن قطار شهری که کتاب مرا با خودش می‌برد آن کرده بود. دلم می‌خواست دست‌کم تعظیمی کنم، حتی شده در دلم. صد البته نه به راه و رسم آلمانی‌ها که فقط سری تکان می‌دهند، بلکه به سبک ژاپنی: می‌خواستم از کمر نود درجه خم شوم و مدتی هم در این حال بمانم. تنها عمیق‌ترین ادای احترام حق این نویسنده و اثر را ادا می‌کند.

این کتاب درباره‌ی سفر است. درباره‌ی تجربه‌های یک مسافر. شما می‌خوانند هم با خواندن این کتاب انواع و اقسام تجربه‌ها را از سر خواهید گذراند و به دوردست‌ها سفر خواهید کرد، و این سفرها شما را به کجاها که نخواهند برد. بگذارید جور دیگری شروع کنم.

۱. ویم وندرس کارگردان و نویسنده‌ی آلمانی است و از مهم‌ترین چهره‌های موج نوی سینمای آلمان به شمار می‌رود. او فیلم‌هایی مثل پاریس تگزاس و سه‌گانه‌ی جاده را ساخته و در فیلم هایش از فرهنگ ژاپنی، مخصوصاً آثار بعضی فیلمسازان ژاپنی، الهام گرفته است.

من خود مسافری قهارم. در هواپیما، قطار و هتل چیزهای زیادی نوشته‌ام و چند فیلم جاده‌ای ساخته‌ام. می‌توانم بی‌اغراق بگویم بی‌شمار دفعه به ژاپن سفر کرده‌ام. حتی یکی از این سفرها را در خاطرات فیلم شده‌ای به نام توکیو-گا ضبط کرده‌ام. اما خودم همواره غریبه مانده‌ام؛ مشاهده‌گری شگفت‌زده و حیران که کم‌کم دریافت هر چه بیشتر در کشوری بماند، کمتر درباره‌اش خواهد دانست، چون در نهایت گردشگری بیش نیست. دست‌کم وقتی به سفر معکوس این زن ژاپنی به کشور خودم، آلمان، فکر می‌کنم چنین به نظر می‌رسد.

خودم در ژاپن چندین نشانه و علامت آموختم. جزاین، زبان‌شان برایم کتابی بود با هفت مهر و موم. اما یوکوتاودا واقعاً زبان آلمانی یاد گرفته، این جادوسر خوانده و کار کرده، و این کتاب پیچیده، ظریف، هوشمندانه و شاعرانه واقعاً به آلمانی نوشته است. هر چه بیشتر خود را در کتاب تاودا غرق می‌کنم، می‌فهمم او وظیفه‌ای قهرمانانه و عظیم را بر دوش گرفته، هر چند که کتابش سخت نیست و جریانی روان دارد. در عین حال، اگر بخوام ساده و سراسر است بگویم، کتابش به حتم «آلمانی» هم نیست. هیچ‌کس به جز زنی ژاپنی نمی‌تواند چنین تجربه‌هایی داشته باشد و چنین کتابی با این زبان و با این مشاهدات بسیار دقیق بنویسد.

این کتاب بیش از هر چیز درباره‌ی مشاهدات «کوچک» است حتی اگر این مشاهدات به تدریج به تصویری بزرگ‌تر ختم شوند؛ سفری اکتشافی و ماجراجویانه که خواننده را با خود به اعماق چیزی می‌برد که یوکوتاودا آن را روح برتزل‌وار آلمانی می‌خواند (صفتی آلمانی که خودش اختراع کرده و از ترکیب «اسرارآمیز» و «نان برتزل» ساخته شده).

این سفر، همچون رمانی از ژول ورن، فضایی خارق‌العاده پیش چشم خواننده باز می‌کند. من با احساساتی متناقض و آمیخته سرزمین پدری و زبان مادری‌ام را لابه‌لای برگ‌های این کتاب دوباره کشف کردم و در نوسان میان ملاطفت، درک و خشم از هم گسیختم. در یک آن، لبخندی برب و در آن دیگر، اخمی برپیشانی.

در این سفر، آن قدر درباره‌ی «ما» و «خودمان» آموختم که دیگر نفهمیدم سفر کی به پایان رسید. و ناگاه بیشتر از زمانی که در ژاپن بودم، درباره‌ی این کشور می‌دانستم. همین جا بود، در همین تقاطع، که در نهایت فهمیدم چرا این کتاب چنین حیرت‌انگیز است: این کتاب نه درباره‌ی روتنبورگ است و نه درباره‌ی هامبورگ یا توکیو. نه کتابی درباره‌ی «اروپا» در برابر «آسیا» است و نه برعکس. بلکه از جایی به ما رسیده که سرزمین هیچ‌کس است؛ جایی که واژه‌ها، اسامی و نشانه‌ها دیگر هیچ معنایی ندارند؛ جایی که پاره‌ای از تردید روی همه چیز می‌افتد و جایی که تنها کار مهم در آن ادراک پذیرش، احساس و نقل تجربه‌ی همه‌ی این‌هاست. پس این کتاب کوچک ناگهان الگویی می‌شود برای داستان‌گویی آرمانی، برای سفر آرمانی.

در ذهنم، کتابی زیباتر از این کتاب متصور نیستم، و بیش از این نمی‌توانم تمجیدش کنم. حین تعظیم، کلاه خیالی‌ام را آن قدر از سرم دور کرده‌ام که دارد به زمین می‌رسد، و چشم به راهم که ببینم در پایان پروازم از برلین به لس‌آنجلس، چه چیزهایی را متفاوت خواهم دید، هم در ژاپن و هم در آلمان؛ به یمن این کتاب از یوکوتاوادا.